

بولتمان و اسطوره زدایی

به بهانه انتشار کتاب مسیح و اساطیر

- مسیح و اساطیر
- رودلف کارل بولتمان
- ترجمه مسعود علیا
- نشر مرکز، ۱۳۸۰



○ دکتر بیژن عبدالکریمی*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نحوی نکوشیده‌اند تا به زدودن اسطوره‌ها از عالم ما بپردازند؟ پس چگونه است که ما باید «اسطوره‌زدایی» را، که از مشخصات رایج و مقبول غالب اندیشه‌ها و تفکرات در زمانه ماست، به منزله یکی از ویژگی‌های خاص فلسفه دین بولتمان برشماریم؟

در پاسخ می‌توان چنین گفت که بولتمان، به عنوان یک متکلم و مقاله مسیحی، نه براساس موضع‌گیری ناباورانه و منکرانه خواهان اسطوره‌زدایی از مسیحیت است، بلکه برپایه ایمان مسیحی خویش با اصل قرار دادن اسطوره‌زدایی از دین خواهان تفسیر نوینی از کتاب مقدس و دست یافتن به فهم تازه‌ای از زندگی و شخصیت عیسی مسیح است.

اسطوره‌زدایی مقصودی ندارد جز روشن ساختن فراخوان کلام خداوند. اسطوره‌زدایی، کتاب مقدس را تأویل می‌کند تا معنای ژرف‌تری برای مفاهیم اساطیری پیدا کند و کلام خداوند را از [پوسته] جهان‌بینی کهنه و قدیمی آزاد سازد.^۱

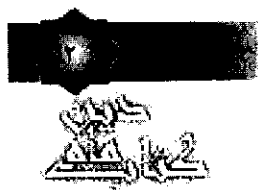
۲) دین، اساطیر و تاریخ

قرونی متمادی دینداران مسیحی، حکایات موجود در کتب مقدس

رودلف بولتمان،^۱ یکی از متکلمان مسیحی آلمانی معاصر (۱۸۸۴-۱۹۷۶)، در عرصه فلسفه دین، تأویل کتاب مقدس، و تفسیر تاریخ مسیحیت دارای آراء نسبتاً بدیعی است که مباحث متعددی را در الهیات معاصر برانگیخته است. اخیراً یکی از آثار مشهور وی با عنوان *Jesns christ and Mythology* توسط آقای مسعود علیا به فارسی ترجمه و با عنوان «مسیح و اساطیر»^۲ منتشر گشته است. شاید «مسیح و اسطوره‌شناسی» می‌توانست ترجمه دقیق‌تری از عنوان اثر باشد. انتشار این کتاب را بهانه‌ای قرار داده تا اندکی به بحث از آراء بولتمان و فلسفه دین وی بپردازیم. بی‌تردید این کتاب و فلسفه دین بولتمان می‌تواند برای جامعه ما در عرصه فهم دین بسیار راهگشا باشد.

۱) اسطوره‌زدایی

شاید بتوان مهمترین خصوصیت فلسفه دین بولتمان را با تعبیر اسطوره‌زدایی^۳ بیان کرد. اما این سخن ما را با این پرسش مواجه خواهد ساخت: آیا مگر تصور غالب، بر این نیست که اسطوره‌زدایی خود یکی از ویژگی‌های دوران ماست و آیا همه شیفتگان ارزشهای عصر روشنگری به





خوبش را واقعیت‌هایی عینی و تاریخی تلقی می‌کردند و امروزه نیز بسیاری از آنان بر همین نهج پیش می‌روند. اما اگر قرار باشد ایمان دینی و قبول همه حکایات‌های مندرج در کتاب مقدس مبتنی بر پذیرش واقعیت تاریخی آنان باشد ایمان دینی امری متزلزل و ناپایدار خواهد بود و شکلی بسیار اسف‌بار و رقت‌انگیز به خود خواهد گرفت. چرا که پژوهش‌های تاریخی هر روز بیش از گذشته اطمینان و یقین به واقعیت تاریخی همه این حکایات را از ما می‌زدایند. با پژوهش‌های تاریخی جدید که مبتنی بر عقلانیت مدرن است بسیاری از جزم‌های مذکور و به تبع آن ایمان دینی مسیحی فروخواهد ریخت و ایمان دینی در برابر عقلانیت جدید از پای درخواهد آمد. در یک چنین کشاکشی میان عقلانیت جدید و ایمان دینی مسیحی - ایمانی که تا حدود زیادی مبتنی بر پذیرش عالم اساطیری و اعتقاد به حکایات اساطیری است - چگونه می‌توان اعتقاد و باور به این اسطوره‌ها را حفظ کرد.^۵

در اینجا دو رهیافت اشتباه وجود دارد: رهیافت نخست همان است که بسیاری از مسیحیان جزم‌اندیش اتخاذ کرده‌اند و آن قول به واقعیت تاریخی داشتن همه حکایات و اسطوره‌هایی است که در کتاب مقدس آمده است. ولی از نظر بولتمان، حکایات اساطیری توصیفی تمثیلی و «غیرمستقیم» نه از عالم و تاریخ بلکه، از شرایط و امکانات وجود بشری^۶ است. پس هر یک از حکایات دینی درواقع بیانگر یک نحوه از انحاء ممکن زندگی، و یک نحوه از انحاء ممکن تحقق هستی و اگزستانس آدمی است. برای مثال، براساس رهیافت بولتمان، قول به ظهور خداوند در پیکر عیسی مسیح در ایمان مسیحی را نباید به منزله یک واقعیت تاریخی، بلکه به منزله اعتقاد به نحوه‌ای از تحقق اگزستانس آدمی باید تلقی کرد که در این نحوه آدمی می‌تواند به امر قدسی استعلا^۷ یافته و با آن وحدت یابد. لذا اعتقاد به ظهور خداوند در پیکر مسیح نه بیانگر یک حادثه تاریخی که در زمان و جغرافیای خاصی روی داده است، بلکه توصیفی تمثیلی و غیرمستقیم از امکان استعلا و فراروی آدمی به سوی حقیقت متعالی است، که در هر زمان، از جمله در زمانه ما و برای هر فرد آدمی می‌تواند تحقق پذیرد.

رهیافت دوم همان است که بسیاری از مورخان شکاک و ناپاور به اساطیر پیش گرفته‌اند. این گروه از مورخان در پژوهش‌های تاریخی خویش در جست و جوی عینیت و واقعیت‌مندی محض^۸ هستند، درحالی که انحاء ممکن تحقق نحوه هستی آدمی امری عینی^۹ به معنای امری شی‌گونه نیست که بتوان آنها را مورد مطالعات ایزکتیو قرار داد.

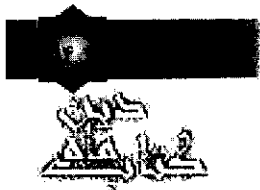
از نظر بولتمان مورخ کسی نیست که صرفاً به امور واقع بپردازد بلکه وظیفه اساسی وی کشف «راه‌های ممکن زندگی و گزینه‌های ممکن برای تصمیم و انتخاب آدمی»^{۱۰} است. به این اعتبار، در تفکر بولتمان ربطی وثیق میان علم تاریخ و هرمنوتیسم وجود دارد به این معنا که وظیفه اصلی مورخ تفسیر نحوه‌های مختلف زندگی و انحاء ممکن از تحقق هستی آدمی است که در فراروی اگزستانس وی وجود دارد.^{۱۱}

بدین ترتیب فرد مؤمن با ایمان و پذیرش حکایات اساطیری مندرج در کتاب مقدس با شرح احوالات انبیاء، درواقع نحوه‌ای از تحقق هستی آدمی را که در مدل‌های اساطیری عرضه شده است، به منزله نحوه‌ای اصیل از

هستی آدمی و به مثابه نحوه تحقق خویشتن خویش می‌پذیرد، بی آنکه لزوماً به واقعیت عینی و تاریخی این حکایات اساطیری معتقد باشد. برای مثال ایمان فرد مسیحی به ظهور خداوند در پیکر عیسی مسیح صرفاً به این معنا است که اولاً وحدت و یگانگی آدمی با خداوند یک امکان در فراروی گزینش و انتخاب آدمی است و آدمی از این شأن برخوردار است که می‌تواند با حقیقت قدسی وحدت یابد؛ ثانیاً فرد مسیحی با ایمان به اسطوره ظهور خداوند در پیکر عیسی مسیح، این امکان از تحقق اگزستانس آدمی را به منزله نحوه‌ای اصیل برای تحقق هستی خویش برمی‌گزیند. پس بنابراین، معنای اسطوره‌زدایی در تفکر بولتمان چیزی جز تفسیر اگزستانس‌پالیستی از کتاب مقدس و شرح احوالات عیسی مسیح نیست.

۳) تأثیر هایدگر بر تفسیر بولتمان از کتاب مقدس

بولتمان در تفسیر وجودی اگزستانس‌سپیل^{۱۲} خویش از کتاب مقدس تا حدود زیادی متأثر از کتاب وجود و زمان هایدگر است.^{۱۳} مراد از تفسیر وجودی اگزستانس‌سپیل، آن‌گونه تفسیری است که محور آن عطف توجه به



نحوه هستی خاص آدمی، یعنی اگزیستانس، به منزله یک امکان^{۳۲} است. به این معنا که در این گونه تفسیر آدمی به معنای یگانه موجودی تلقی می‌شود که دارای هیچ‌گونه ماهیت از پیش تعیین شده‌ای نبوده و امکانهای متعددی برای تحقق نحوه هستی وی فراروی اوست، و هستی وی برای وی یک مسأله است، بدین معنا که این برعهده خود اوست که به نحوه هستی خویش، که به قول هایدگر صرفاً یک توانایی - برای - بودن^{۳۳} است، تحقق بخشد. اما از نظر متفکرینی چون هایدگر و بولتمان، استعلا و برونخویشی^{۳۴} به سوی عالم یا وجود (یا به سوی همان امر قدسی، مطابق با تفسیر بسیاری از هایدگر)، از بارزترین ویژگی‌های دازاین یا آدمی است. در بولتمان فهم و تفسیر اگزیستانسیل (وجودی) به این معنا است که بسیاری از امور ایمانی و آنچه که در کتب مقدس آمده است، فرضاً مفاهیمی چون لطف یا غضب خدا، سخن گفتن با خدا، و غیره، اموری رویت‌پذیر و قابل اثبات تجربی یا حتی عقلی نبوده و نمی‌توانند موضوعی قابل رویت برای مشاهدات عینی باشند و ما تنها زمانی می‌توانیم از این گونه امور سخن بگوئیم که با وجود شخصی خودمان در «اینجا و اکنون» و نه به صورت مفاهیمی کلی، با آنها سروکار داشته باشیم. آنچه که مورد تأکید بولتمان است این است که این فهم اگزیستانسیل (وجودی) و شخصی لزوماً در ساحت خودآگاهی و رهیافت نظری روی نمی‌دهد بلکه می‌تواند در اموری چون عشق، اعتماد، احساس امنیت، شاکر بودن و امثال آن خود را بروز دهد.^{۳۵} برای مثال فهم این مطلب که چگونه می‌توان مورد خطاب خداوند قرار گرفت و یا فهم این حکایت که چگونه ابراهیم مأمور به قربانی شدن اسماعیل خود شد، صرفاً در یک تجربه درونی و وجودی و نه در یک ساحت نظری می‌تواند روی دهد، در غیر این صورت هرگونه بحث نظری و استدلال‌های عقلی و فلسفی، و یا هرگونه پژوهش تاریخی ناتوان از اثبات امکان مورد خطاب خداوند بودن و یا صحت و سقم واقعیت عینی و تاریخی قصه ابراهیم است.

بولتمان از کتاب وجود و زمان هایدگر مفاهیم و اندیشه‌های بنیادینی را اخذ کرده و می‌کوشد تا براساس آنها به تفسیر کتاب مقدس بپردازد. به طور بسیار فشرده، می‌توان به پاره‌ای از این مفاهیم و اندیشه‌ها به نحو زیر اشاره داشت:

۳-۱) هایدگر در وجود و زمان به دو نحوه بودن اصیل^{۳۶} و غیراصیل^{۳۷} اشاره دارد. مراد از نحوه بودن اصیل نحوه‌ای از تحقق بخشیدن به اگزیستانس خویش بر اساس انتخاب آزاد خود دازاین،^{۳۸} مستقل از جبرهایی است که جامعه، تاریخ، فرهنگ، و حتی زبان بر آدمی تحمیل می‌کند؛ و مراد از نحوه بودن غیراصیل نحوه‌ای از تحقق بخشی به هستی خویش است که انتخاب فرد در آن کمتر نقش داشته و فرد بسان فردی منتشر و نا-شخص اسیر محیط اجتماعی، فرهنگی و تاریخی خویش است. از نظر بولتمان روح آیات کتاب مقدس و حکایات اساطیری مندرج در آن درواقع تصویرگر دو نحوه بودن اصیل و غیراصیل است، یعنی بیانگر یک نحوه بودن که فرد در سطح یک انسان غریزی و اسیر شهوات و حیات طبیعی باقی مانده و از حقیقت قدسی بیگانه و گریزان است، و در مقابل نحوه بودن اصیلی تصویر می‌شود که فرد آگاهانه و آزادانه خود را به سوی امر متعالی پرتاب می‌کند

و با استعلا به سوی حقیقت قدسی نحوه بودن خویش را به نحو اصیلی تحقق می‌بخشد.^{۳۹}

۳-۲) از نظر هایدگر برای دازاین (آدمی)، وجود یک مسأله است. اما این نه به این معنا است که همه انسانها به مسائل اونتولوژی و مباحث نظری مربوط به وجود می‌پردازند، بلکه این سخن به این معنا است که آدمی یگانه موجودی است که نه یک هستی تام و تمام بلکه یک قوه - برای - بودن^{۴۰} است که باید خودش به خودش تحقق بخشد و هستی خویش را قوام بخشد. به همین دلیل در هر دو نحوه بودن آدمی، اعم از اصیل یا غیراصیل، وجود دازاین برای وی یک مسأله و لذا امری اضطراب‌آور است.

مطابق با تفسیر بولتمان، اینکه در کتاب مقدس گفته شده است «ما در اینجا شهری پایدار و مستدام نداریم بلکه جویای شهری هستیم که در پیش است»^{۴۱} به همین اضطراب‌آور بودن مسأله هستی برای آدمی اشاره می‌کند.^{۴۲}

۳-۳) از نظر بولتمان، میان ویژگی‌هایی که هایدگر در کتاب وجود و زمان برای نحوه بودن اصیل بیان می‌کند و مشخصات فرد مؤمن در چشم‌انداز کتاب مقدس شباهتها و نیز تفاوت‌های آشکاری وجود دارد. برای نمونه درک هایدگر از آدمی یا دازاین به منزله هستی - به سوی - مرگ^{۴۳} به این معنا که آدمی یگانه موجودی است که می‌میرد و هستی وی عین گام نهادن به سوی مرگ است، و این رأی هایدگر که توجه آدمی به این شاخصه اونتولوژیک خود، یعنی هستی - به سوی - مرگ بودن و احساس حضور دائم مرگ در نحوه هستی خویش، می‌تواند درک فرد را از وجود خویش اصلاح کرده و وی را به رسیدن به نحوه بودنی اصیل یاری دهد، بسیار شبیه تعالیم کتاب مقدس درباره مرگ و زندگی و دعوت به بی‌اعتنایی به دنیا و اندیشیدن درباره مرگ است. هانری کربن در نقد هایدگر بیان می‌دارد دازاین هایدگر انسانی این جهانی است در حالی که در تعالیم کتب مقدس و در غالب فلسفه‌های به اصطلاح مسیحی انسان موجودی جاودانی و آن جهانی است. البته در دفاع از هایدگر می‌توان گفت که تلقی وی از مفهوم عالم و کاربرد این مفهوم در تفسیر دازاین به منزله در - عالم - بودن، به هیچ‌وجه به معنای «این عالم» در مقابل با «آن عالم» یا عالم اخروی نبوده و اساساً بحث هایدگر از عالم نسبت به وجود یا عدم وجود حیات و عالم جاودان بی‌تفاوت و علی‌السویه است.

۳-۴) از نظر هایدگر مهمترین ویژگی ساختار وجود شناختی آدمی حیات زمانی^{۴۴} است به این معنا که نه آدمی موجودی «در زمان» است و نه زمان امری ذهنی، یعنی امری «در آدمی» است بلکه آدمی همان زمان است. اما از آن جهت که ما از این زمان، همان معنای معمولی و متداول، یعنی معنای مقولی زمان (زمان علمی و مکانیکی) که آن را غالباً حاصل حرکت افلاک و تغییر و جابه‌جایی اشیاء تصور می‌کنیم، تلقی نکنیم، هایدگر به جای اصطلاح زمان^{۴۵} از اصطلاح حیات زمانی استفاده می‌کند.

اما معنای این سخن که آدمی همان زمان یا حیات زمانی است چیست؟ مطابق با تفسیر وجود شناختی - پذیرشناختی هایدگر از آدمی - انسان یک اگزیستانس، یعنی یک نحوه هستی برونخویش^{۴۶} است، یعنی

آدمی موجودی است که می‌تواند به سوی عالم و به سوی سایر موجودات برونخویشی داشته باشد. از نظر هایدگر نحوه هستی آدمی دارای سه‌گونه برونخویشی است که هر یک بنیاد یکی از آنات سه‌گانه زمان (آینده، گذشته، حال) است. آنچه را که ما گذشته می‌نامیم در واقع همان برونخویشی دازاین به سوی آن چیزی است که پیشاپیش وی بوده است. گذشته در واقع تعبیر دیگری از رویدادگی یا مجموعیت^{۲۸} دازاین است. آدمی یگانه موجودی است که قبل از هستی یافتن خویش هستی داشته است. اما آیا بدین ترتیب هایدگر به لحاظ منطقی متناقض سخن نمی‌گوید؟ چگونه ممکن است موجودی قبل از هستی یافتن خویش از هستی برخوردار باشد؟ به همین دلیل است که هایدگر معتقد است ما به کمک مقولات منطقی، که اساساً مفاهیمی برای فهم اشیاء و موجودات نا-دازاین (غیرانسان) هستند، نمی‌توانیم به فهم آدمی نایل آئیم و باید بکوشیم از اوصاف وجودی یا اگزستانسیل (غیرمقولی)، یعنی از آن دسته مفاهیمی که مختص اگزستانس، یعنی مختص نحوه هستی خاص آدمی هستند، در فهم و تفسیر انسان بهره جوئیم. آدمی موجودی است که قبل از هستی یافتن خویش، در تاریخ، در فرهنگ، در زبان، و در یک کلمه در سنت خویش حضور داشته است. به تعبیر ساده‌تر، نحوه هستی آدمی با وی آغاز نمی‌گردد بلکه هستی وی پیشاپیش، قبل از هستی یافتن وی، در دل تاریخ، فرهنگ، زبان، و سنتی که وی بدان تعلق دارد، رقم خورده است. این همان جنبه‌ای از هستی آدمی است که هایدگر از آن به رویدادگی یا مجموعیت تعبیر می‌کند، یعنی اموری که برای آنها هیچ مرجع عقلی وجود ندارد^{۲۹} و به انتخاب و تصمیم دازاین صورت نگرفته است. بنابراین دازاین موجودی است که از پیش میان امکاناتی^{۳۰} که از پیش فراروی وی وجود داشته است پرتاب شده است.

اما نحوه هستی دازاین به همین امر محدود نمی‌شود. دازاین می‌تواند با طرح‌افکنی^{۳۱} خویش بر امکاناتی که وی را احاطه کرده است به پاره‌ای از امکانات آری و به پاره‌ای دیگر نه بگوید. به بیان ساده‌تر، دازاین می‌تواند به انتخاب و گزینش امکانات فراروی خویش دست یازد. درست است که آدمی از پیش در میان بازی هستی قرار گرفته و اصول و قواعدی نیز برای بازی زندگی و هستی وی از پیش تعیین شده است، اما چنین نیست که وی ناگزیر باشد در مسیرهای معین، مشخص و از پیش تعیین‌شده‌ای حرکت کند. آدمی می‌تواند با طرح‌افکنی خویش مسیرهای حرکت خویش را از میان امکانات موجودی که هستی وی را احاطه کرده است، بگشاید و در این مسیرها گام بردارد و بدین ترتیب با طرح‌افکنی و جلوتر از خویش رفتن به نحوه هستی خویش، که چیزی جز یک امکان و یک توانایی - برای - بودن نیست، تحقق بخشد. این طرح‌افکنی یا برونخویشی طرح‌افکنانه دازاین همان چیزی است که ما در فهم عادی و متداول خود از آن به آینده تعبیر می‌کنیم. آینده چیزی جز طرح‌افکنی خود دازاین نیست.

زمان حال حاصل ترکیب گذشته و آینده، یعنی حاصل ترکیب مجموعیت و طرح‌افکنی دازاین است مواجهه دازاین با اشیاء پیرامونی خود بنیاد همان چیزی است که ما از آن به «زمان حال» تعبیر می‌کنیم. از نظر بولتمان این تحلیل اگزستانسیالیستی هایدگر از دازاین کاملاً

متطبق با همان انسان‌شناسی تمثیلی و اسطوره‌ای کتاب مقدس است که مطابق با آن آدمی از ترکیب خاک و روح خدا سرشته شده است. برای بولتمان خاک نمادی از جنبه رویدادگی یا مجموعیت هستی آدمی است و روح خدا اشاره به جنبه طرح‌افکنانه نحوه هستی آدمی دارد.^{۳۲}

۴) بولتمان و جاودانگی دین

تلقی بولتمان از جاودانگی دین نیز بسیار متأثر از یکی از اندیشه‌های بنیادین هایدگر در وجود و زمان است. از نظر هایدگر، حیث زمانی و حیث تاریخی^{۳۳} به نحوی یکسان بر یکی از بنیادی‌ترین ویژگی‌های ساختار وجودشناختی آدمی دلالت می‌کنند. از نظر هایدگر نحوه وجودی دازاین اساساً نحوه‌ای تاریخی است. در اینجا مراد هایدگر از تاریخ مجموعه‌ای از حوادثی نیست که در گذشته روی داده است و در نتیجه تاریخی بودن در تفکر وی وصفی از حوادث گذشته یا وصف پاره‌ای حوادث مهم و برجسته در زمان حال نیست. اساساً در تفکر هایدگر صفت تاریخی وصف حوادث نیست بلکه یکی از اوصاف وجودی ساختار هستی‌شناختی خود دازاین است. وقتی هایدگر می‌گوید «دازاین فی‌نفسه تاریخی است»^{۳۴} مرادش توجه دادن به حیث تاریخی نحوه وجود آدمی است. در اینجا حیث تاریخی مترادف با تاریخ^{۳۵} نیست، اگرچه از نظر هایدگر آنچه که معمولاً به عنوان تاریخ شناخته می‌شود مبتنی بر همین حیث تاریخی نحوه هستی دازاین است. از نظر هایدگر حیث تاریخی دازاین و حیث زمانی وی هر دو در واقع یکی بوده و به حقیقت واحدی دلالت می‌کنند و هر دو به نحوی یکسان به ساختار وجودشناختی دازاین اشاره دارند. مطابق تحلیل هایدگر آدمی در اعماق هستی‌اش تاریخی است و از آن‌جا که «دازاین فی‌نفسه تاریخی است» لذا هرگونه فعالیت دازاین از جمله فهم و ادراک و نتیجتاً علم، فلسفه، و فهم وی از دین نیز اموری مربوط به دازاین و بالطبع تاریخی هستند. به اعتقاد هایدگر:

هر دازاینی، در هستی واقعی خودش به منزله آن چیزی است که پیشاپیش بود. دازاین گذشته خویش است، خواه دازاین خودش آشکارا بنامد یا نه. و چنین است نه فقط به این معنا که گذشته دازاین گویی وی را به جلو هل می‌دهد و می‌راند، بلکه به این معنا که دازاین گذشته را همچون متعلقه‌ای که هنوز حاضر و تو - دست است، و همچون چیزی که اثرش بعد مشخص می‌شود، دارا می‌باشد. دازاین گذشته خویش است... دازاین هم درون یک سنت و هم با روشی سنتی از تفسیر خودش رشد یافته است و خودش را تقریباً به طور پیوسته در یک سطح و نحوه خاصی می‌فهمد. با این فهم [که حاصل سنت است]، امکاناتی از وجود و هستی‌اش گشوده شده و به نظم درمی‌آیند. گذشته دازاین - و این همیشه به معنای گذشته نسل اوست - چیزی نیست که در پشت و عقب سر دازاین باشد بلکه چیزی است که پیشاپیش جلوتر از خود دازاین است. این حیث تاریخی که جزء اساسی هستی دازاین است ممکن است از خود دازاین پنهان و مغفول بماند.^{۳۶}

مطابق این گونه تلقی و تفسیر هایدگر از نحوه هستی آدمی هیچ‌گونه درک غیرتاریخی وجود ندارد. هایدگر با تحلیل اگزستانسیالیستی خویش از



کالینگوود^{۳۳} جانمایه‌های روایت عهد جدید [کتاب مقدس] را در پندار و کردار کنونی خویش «می‌گنجاند».^{۳۴}

اگرچه عهد جدید [کتاب مقدس] در نظر بولتمان حرف‌های فراوانی دربارهٔ مقولات عام بشری دارد اما نباید گفتار عهد جدید [کتاب مقدس] را یکسره به منزلهٔ گفتاری که ترسیم‌کنندهٔ امکانات همیشگی و جهان‌شمول بشری است تحلیل کنیم.^{۳۵}

۵) نقد و بررسی اصل اسطوره‌زدایی بولتمان

۵-۱) می‌توان با پاره‌ای از منتقدان بولتمان موافق بود که هر چند تفسیر اگزستانسیل (وجودی) از کتب مقدس با بسیاری از مفاهیم و آموزه‌های دینی سازگار است، اما یک چنین روش تفسیری نمی‌تواند همهٔ آموزه‌ها و مفاهیم دینی را دربرگیرد. برای مثال، اگرچه قول به وجود دو عالم، دنیا و آخرت، می‌تواند به منزلهٔ بیان نمادین و تمثیلی از دو نحوهٔ بودن اصیل و غیراصیل هستی آدمی تلقی گردد اما کماکان این سؤال وجود دارد که به هر حال «آیا وجود ما با مرگ جسمی مان پایان می‌پذیرد یا نه». بی‌تردید با روش تفسیر اگزستانسیل از کتاب مقدس نمی‌توان به این پرسش پاسخ گفت.^{۳۶}

۵-۲) اساساً مشکل اساسی‌ای که در فلسفهٔ دین بولتمان وجود دارد این است که در نحوهٔ تفکر وی روشن نیست حدود و ثغور اصل اسطوره‌زدایی وی کجاست. فرضاً اگر ما بسیاری از حکایات دینی را بیانی تمثیلی و اساطیری از امکانات متعدد تحقق نحوهٔ هستی آدمی برشماریم، خود مفهوم «خدا» و همهٔ آیاتی را که به بیان اوصاف او می‌پردازند چگونه باید تلقی کنیم؟ آیا باید خود مفهوم خدا را نیز با روش تفسیری اگزستانسیل صرف نمادی دانست که ما را به تحقق نحوهٔ اصیل هستی مان یاری می‌دهد، بی آنکه به واقعیت داشتن مستقل از آدمی یک چنین نمادی قائل باشیم؟ با رأی بولتمان حالت‌های متفاوت گفتار در باب خداوند به دقت تام و تمام مشخص و تعریف نشده و به این ترتیب تردید فراوانی دربارهٔ آزمون‌های مناسب برای تعیین معنا و بی‌معنایی، و صدق و کذب یا حقیقت و خطا در گزاره‌های مربوط به خداوند به جا می‌ماند. برای مثال به هیچ‌وجه معلوم نیست که آیا می‌توانیم به راستی از طریق گزاره‌ها یا اقوال اگزستانسیل و «تمثیلی» درباب خداوند بیندیشیم بی آنکه تلویحاً بر تصویری اساطیری از خداوند به صورت یک فراشخص^{۳۷} یا فراموجود^{۳۸} متکی باشیم؟... باید پرسید که آیا سخن صریح و تحت‌اللفظی در باب خداوند امکان‌پذیر است، یا لزوماً هرگونه سخنی در باب خداوند غیرمستقیم است؟ اگر جمیع سخن‌ها در باب خداوند لزوماً غیرمستقیم باشند، این مسأله که چگونه می‌توانیم به خداوند اشاره کنیم و اساطیر و تمثیل‌ها را به او ربط و نسبت دهیم، مسلماً فاقد نظم و سامان‌ناپذیر می‌شود. اگر همهٔ سخن‌ها دربارهٔ خداوند غیرمستقیم نباشند، در این صورت هنوز می‌بایست دریابیم که چه چیز را می‌توان دربارهٔ خداوند به شکل مستقیم و تحت‌اللفظی اظهار کرد و تا چه اندازه می‌توان بر این وجه از خداوند سخن گفت.^{۳۹}

۵-۳) براساس اسطوره‌زدایی بولتمان، برای مثال ایمان مسیحی، چیزی نیست جز دعوت به نحوهٔ بودن اصیل. لذا در این تلقی از مسیحیت، پیروی از شخص مسیح و تعالیم خاص وی چندان اهمیت ندارد. زیرا آنچه که مطابق با فلسفهٔ دین بولتمان اهمیت دارد همان تحقق نحوهٔ بودن اصیل است.

به اعتقاد پاره‌ای از منتقدان بولتمان، اگر ما روایاتی را که در پیرامون زندگی و شخصیت مسیح، یا سایر انبیاء، وجود دارد به منزلهٔ حکایاتی



آدمی خواهان است نشان دهد که ما باید خودمان را به عنوان موجودی که در بافت عالم و در تاریخ نهاده شده است دریابیم. گایگتون به درستی بیان می‌دارد که تحلیل هایدگر نشان می‌دهد که طرح دکارتی مبنی بر یافتن بنیادها و مبانی مطلق، اشتباه و مبتنی بر تصویر غلطی از شرایط عقلانیت است. فهم و تفسیرهای ما همواره محدود و سرچشمه گرفته از بافت عالمی است که در آن زندگی می‌کنیم.^{۴۰}

به تعبیر ساده‌تر، فهم ما همواره در بستری تاریخی، اجتماعی، و فرهنگی صورت می‌گیرد. بولتمان تأکید هایدگر بر حیث تاریخی نحوهٔ هستی آدمی را صراحتاً می‌پذیرد^{۴۱} و به همین دلیل معتقد است که ما باید نحوهٔ بودن اصیل خویش را با توجه به شرایط تاریخی خاص خویش تحقق بخشیم. لذا دیانت بطور عام و ایمان مسیحی به طور خاص نمی‌تواند به منزلهٔ یک قالب همیشگی و جهان‌شمول تلقی شود که گویی دربردارندهٔ همه امکانات و همهٔ انحاء گشودگی وجود آدمی و حاوی همهٔ امکاناتی است که در شرایط مختلف تاریخی می‌تواند در فراروی اگزستانس آدمی قرار گیرد. در نظر بولتمان مسیحی کسی است که به تعبیر آر. جی.



۱۹) Inauthentic

۲۰) Dasein. این کلمه اصطلاحی است که هایدگر برای نامیدن آدمی به کار می‌برد. کلمه آلمانی Dasein مرکب از دو جزء Da به معنای آنجا، و Sein به معنای هستی و هستی داشتن است. لذا Dasein به نحو تحت‌اللفظی به معنای آنجا - بود یا آنجا - حاضر است. در تفکر هایدگر Da اشاره به وجود و حقیقت استعلایی می‌کند. لذا مطابق تلقی هایدگر دازاین یعنی موجودی که در وجود و درحقیقت استعلایی مأوا و سکنی دارد.

۲۱) نک: منبع پیشین، مقدمه هپ برن، ص ۶.

۲۲) Potentiality - fur - being

۲۳) نک: منبع پیشین، مقدمه هپ برن، ص ۶.

۲۴) Being - towards - death

۲۵) Temporality

۲۶) Time

۲۷) Ex-Sist

۲۸) Facticity

۲۹) در اینکه چرا من در این گوشه جغرافیا، در این مرحله از تاریخ، در میان این قوم، این نژاد، این فرهنگ این طبقه اجتماعی و یا به واسطه این پدر و مادر از هستی برخوردار گشته‌ام هیچ توجیه و مرجع عقلی وجود ندارد و همه آنها به منزله اموری داده و از پیش تعیین شده، یعنی اموری روینداده و معمول (نهاد شده) هستند.

۳۰) Possibilities

۳۱) Projection

۳۲) نک: منبع پیشین، مقدمه هپ برن، صص ۶ و ۷.

۳۳) Historicity

۳۴) Heidegger, Martin, Being and Time,

Translated from German to English by

John Macuarrie and Edward Robinson,

Oxford, USA, ۱۹۷۸, PP. ۴۱, ۶۳, ۴۳۷.

۳۵) History

۳۶) Ibid., P. ۴۱.

۳۷) Guignon, Charles B., Heidegger and

the Problem of Knowledge, Hackett

Publishing Company, UK, ۱۹۸۴, P. ۶۳.

۳۸) مسیح و اساطیر، صص ۴۲ و ۸۸.

۳۹) R. G. Collingwood, فیلسوف و مورخ انگلیسی (۱۹۴۳-۱۸۸۹).

۴۰) منبع پیشین، مقدمه هپ برن، ص ۷.

۴۱) منبع پیشین، مقدمه هپ برن، ص ۸.

۴۲) نک: منبع پیشین، مقدمه هپ برن، ص ۱۱.

۴۳) Super - Person

۴۴) Super - entity

۴۵) منبع پیشین، مقدمه هپ برن، صص ۱۳ و ۱۴.

* عضو هیأت علمی پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی

جهاد دانشگاهی و تربیت مدرس

اساطیری، و نه رویدادهایی تاریخی، تلقی کنیم در نتیجه مسیح تا سرحد یک فرد معمولی تنزل خواهد یافت که به سهولت می‌تواند از محور بودن در ایمان مسیحی، به منزله دعوت به نحوه بودن اصیل، کنار گذاشته شود و این چیزی جز منززل شدن خود ایمان مسیحی، یعنی بی‌پشتوانه شدن همان دعوت به نحوه بودن اصیل، نخواهد بود.

پی‌نوشت‌ها:

۱- Rudolf Bultmann

۲) رودلف بولتمان، مسیح و اساطیر، ترجمه مسعود علیا، تهران، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۸۰.

۳) Demythologizing

۴) مسیح و اساطیر، ص ۵۶.

۵) نک: منبع پیشین، صص ۲۶-۲۲.

۶) منبع پیشین، مقدمه رونالد دبلیو. هپ برن، ص ۵.

۷) Transcendence

۸) Pure Factuality

۹) در اینجا مراد از «عینی»، مفهومی در برابر «ذهنی» نیست. «عینی» در ترجمه objective به معنای امری است که بتوان به آن اشاره حسی داشت و آن را برابر - ایستای خود قرار داد. اینکه انحاء ممکن تحقق نحوه هستی آدمی، یا اساساً خود نحوه هستی آدمی (اگزیستانس) امری عینی نیست، صرفاً به این معنا است که نحوه هستی آدمی یا انحاء تحقق آن اموری قابل اشاره حسی نیست که بتوان آن‌ها را برابر - ایستای خود قرار داد و نباید از عینی نبودن آنها این نتیجه را گرفت که آنها اموری خیالی و توهمی، غیرواقعی، و کاملاً وابسته به ذهنیت فاعل شناسا هستند.

۱۰) منبع پیشین، مقدمه رونالد دبلیو هپ برن، ص ۵.

۱۱) نک: منبع پیشین، ص ۶۸.

۱۲) برای فهم اصطلاح اگزیستانسیل existentiell، که ما آنرا در اینجا به «وجودی» ترجمه کرده‌ایم، لازم است که اصطلاح existential را نیز بفهمیم. این دو اصطلاحاتی است که هایدگر از آنها بهره می‌گیرد. اصطلاحات existentiell و existential را می‌توان غیرمقولی (غیرمقولای) ترجمه کرد، چرا که این دو اصطلاح در برابر eategorical (مقولی) قرار دارند. مقولات مفاهیمی هستند که ما به کمک آنها در مورد اشیاء و موجودات نا - انسان می‌اندیشیم. اما به اعتقاد هایدگر مقولات به هیچ وجه برای فهم و تفسیر نحوه هستی خاص آدمی (existence) مناسب نبوده بلکه ما باید از مفاهیم وجودی یا غیرمقولی (existentiell) existential، برای فهم هستی آدمی مدد جوئیم.

existentiell و existential هر دو به اوصاف غیرمقولی اشاره دارند با این تفاوت که اولی (existentiell) به ساختارهای غیرمقولی کلی و مقومات وجود بشری اشاره می‌کند در حالی که دومی (existentiell) به اوصاف غیرمقولی فرد انسانی و وجود شخصی وی دلالت می‌کند.

۱۳) نک: منبع پیشین، ص ۶۰.

۱۴) Possibility.

۱۵) Ability- for - being

۱۶) Ecstasy / ex-sistance

۱۷) نک: منبع پیشین، صص ۹۳-۹۰.

۱۸) Authentic